

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٤٠) انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٤١) لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ السُّعْيَةُ وَسَيَاخِرُ لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (٤٢) عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكِ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ (٤٣)

توبیخ مسلمانان

آیه ۴۰ در روال آیات مربوط به تبوک است و بحث نَفْر (کوچ دادن) این هاست به سمت امپراطوری روم برای جنگ دفاعی؛ چون اسلام جنگ ابتدائی (ابتدائاً به مملکتی حمله کردن) هم دارد، و در این اختلاف است اما قدر متیقن‌اش این است که باید به اذن امام معصوم باشد، ولی به اذن نائب امام هم دلیل داریم؛ مثلاً صاحب جواهر اذن امام را مُجْمَع علیه می‌گیرد؛ یعنی اجماعی هست ولی دلیلی بر این که جنگ ابتدائی صرفاً باید به اذن امام باشد را تقریباً قبول نمی‌کند. تقریباً دلیل خیلی خاصی وجود ندارد که باید به اذن امام معصوم باشد.

به هر حال خبر رسید که روم سپاهی آماده کرده که به مملکت اسلامی **حمله** کند. خلاصه سپاهی را تجهیز می‌کنند و این در انتهای عمر مبارک حضرت رسول است و در شرایطی است که چرب و شیرین دنیا کاملاً به دهن مسلمان‌ها مزه کرده و دیگر حوصله جنگیدن ندارند. آن هم جنگ‌هایی که باید مسافت‌های طولانی را بروند و بجنگند و برگردند. نه این‌ها حوصله دارند و نه **طراحان توطئه** می‌خواهند که چنین اتفاقی بیفتد! به خصوص که حضرت علی را به عنوان نماینده خودشان در منطقه مدینه تثبیت می‌کنند و به جنگ تبوک می‌روند و با

این که جنگی در تبوک صورت نمی‌گیرد ولی رفت و برگشت حضرت رسول یک مدت طولانی ۵-۶ ماهه طول می‌کشد.

بحث از این جا شروع می‌شود که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِتَّافَلْتُمْ** إِلَى

الْأَرْضِ (توبه: ۳۸) با یک توبیخی می‌فرماید چرا وقتی فرمان کوچ دارید تهاقل می‌کنید!

دین‌داری سخت است

بحث این است که نه این که شما ثقل دارید؛ چون داریم که در جنگ‌ها اگر کسی اعمی (کور) یا اعرج (لنگ) باشد، مشکلی نیست به جنگ نرود، ولی شما دارید تهاقل می‌کنید، تمارض می‌کنید. اگر منظورتان این است که جنگ سخت است، که (۵۲: ۰۷) بعضی‌ها فکر می‌کنند هر کاری که سخت است، توی دین نیست، به دلیل لا حرج! بعضی از **قواعد اسلامی** اصلاً در موضوع خودش **حرج و ضرر** گذاشته شده. کسی نمی‌تواند به دلیل لاضرر و **خمس** ندهد یا به دلیل لا حرج **جهاد** نرود. لذا اساساً در دینداری هر چقدر دین‌داری را خالص‌ترش کنید، سخت‌تر می‌شود. (۳۰: ۰۸)

الان اگر به شما بگویند که ما می‌خواهیم یک جهیزیه برای کسی آماده کنیم، می‌بینید پول دادن برای طرف سخت است، وقتی کیسه را در مسجد می‌چرخانند، من یادم می‌آید که دو تا نماز برای پدرم بخوانم! حالا فرض کنید بخواهید برای کسی جهیزیه درست کنید که خانواده خودتان نفهمد، خوب این خیلی سخت‌تر است! حالا اگر بخواهید جهیزیه‌ای درست کنید که نه تنها خانواده خودتان که خانواده مقصد هم این را نفهمد! این دیگر خیلی سخت‌تر است! یعنی هر کاری را که انسان انجام می‌دهد، هر چقدر **مایه دینداری** در آن قوی‌تر باشد، کار سخت‌تر می‌شود. در بعضی احکام هم که این سختی‌ها در موضوع خودش اخذ شده! مثل جهاد. اگر بحث این است که یک ثقلی وجود دارد، بله وجود دارد، ولی همه باید به جهاد دفاعی بروند حتی پیرمرد، مرد، زن! اگر نصاب سختی از یک حدی بالاتر رفت، بله! اما این جا این بحث است که شما دارید تهاقل می‌کنید، ثقلی ندارد، برای همین در آیات بعد می‌گوید: **انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا**؛ کوچ کنید با هر وضعیتی که دارید! چه با حالت سبکبالی

چه با حالت ثقلت! چرا بهانه می‌آورید؟ ثقلاً هم که باشد باید این کار را انجام بدهید. این ثقل اگر از یک حدی بالاتر باشد و در حد حرج برسد **لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ** (فتح: ۱۷)؛ لنگ باشد، مریض باشد؛ یعنی یک حد مریضی خاصی می‌خواهد. برای همین می‌بینید جزء خصوصیت مؤمن این است که مؤمن از تکالیفش مرخصی نمی‌گیرد. حالا ممکن است این «نفر» کوچ به حوزه‌های علمیه باشد، که آیات بعد نشان می‌دهد، یا ممکن است به سمت جهاد و جنگ باشد.

اجازه برای مرخصی از انجام تکلیف!

همین آیات ۴۴ و ۴۵ توبه را توجه بفرمایید. مؤمن نمی‌آید از پیغمبر اجازه بگیرد که می‌شود ما نباشیم؟ این خصوصیت مؤمن نیست. در درگیری‌ها و بازی‌ها و جاهایی که **نظام اسلامی** نیاز به موضع شما دارد، نیاز به حرکت شما دارد، نیاز به حضور شما دارد، نباید بگویی: می‌توانم من نباشم؟ **لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ؛** مؤمن نمی‌آید اجازه بگیرد که می‌شود من جهاد به اموال و انفس نکنم؟

(۱۲: ۳۲) **إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ؛** این‌هایی که به اسم موضع‌های خیلی حکیمانه، کلاً اذن می‌گیرند که **کمک به نظام اسلامی** نکنند، دشمنی هم نمی‌کنند، ولی کمک هم نمی‌کنند. این وسط‌ها هستیم تا ببینیم چه اتفاقی می‌افتد! قرآن می‌گوید: این‌ها ایمان ندارند **وَأَرْتَابَتِ قُلُوبُهُمْ؛** قلبشان پر از ریب و شک شده. **فَهُمْ فِي رَبِّهِمْ يَتَرَدَّدُونَ** (توبه: ۴۵)؛ توی خود شکشان هم مشکوک‌اند. شک‌های تو در تو دارند. وگرنه وقتی اسلام احتیاج به جهاد باموالهم و انفسهم دارد، باید جهاد کرد. قرآن می‌گوید: شما مشکلاتان چیست که هجرت نمی‌کنید؟ اگر مشکل‌تان **دنیاگرایی** است، که متاع دنیا قلیل است. **فَمَا مَتَاعِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ؛** دنیا که چیزی نیست که شما بخواهید به آن برسید! (۵۸: ۱۳)

دینداری شما منت خدا بر شماست

مشکل تان اگر این است که می‌خواهید با کوچ نکردن به پیغمبر و دین ضربه بزنید، این دین را من آورده‌ام و خودم هم نگهش می‌دارم. با شما نشد با کس دیگر! من که نمی‌گذارم دین از بین برود! شما یک فرصتی دارید که یک تکانی به خودتان بدهید و این **توفیق** مال شما باشد که دین را یاری کنید. وگرنه خدا کار خودش را می‌کند. بزرگان در مسئله حضرت مریم می‌گویند: این که حضرت مریم با آن وضع معجزه‌گون بار دار شد و رفت به سمت جزعه نخل، وقتی تنه خشک درخت خرما شروع کرد به خرما دادن، دارد که **وَهْزَى إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ** (مریم: ۲۵)؛ درست است که همه چیز براساس معجزه جلو رفته، ولی تو هم یک تکانی بده!

معیت خداوند با پیامبر

شاهد هم می‌آورد بر این که در سخت‌ترین لحظات خدا دین را یاری کرده است که **إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ**؛ در شرایط پیچیده و در همان داستان غار، خدا دین و پیغمبرش را یاری کرده است. که ثانی اثنین پیش پیغمبر بوده است و گفته شد که این آیه، واقعاً مدح ابوبکر نیست. **إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ** هم فعل مضارع است و جنبه استمرار دارد؛ یعنی پیامبر مرتب به او می‌گفتند: **لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا**. با این بیان خدا نشان داد که خدا با او نبود. با پیغمبر بود. نتیجه معیت ویژه باید این می‌شد که **فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَعَلَى صَاحِبِهِ**؛ در حالی که خدا سکینه‌اش را بر پیامبر نازل کرد، **فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ** و تمام!

ما سه دسته معیت داریم: ۱- معیت قیومیه مطلقه که همان **وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ** (حدید: ۴) است؛ یعنی معیت عام خدا که با همه است. ۲- معیت ویژه که مخصوص مؤمنین است؛ ان الله مع المؤمنین ۳- یک معیت یک معیت ویژه هم هست که بر عکس است و خدا با کفار و منافقین است. سوره نساء آیه ۱۰۸ را اگر بیاورید: **يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ**؛ این‌ها از مردم پنهان می‌کنند اما از خدا که پنهان نمی‌کنند در آن جلسات مخفی شبانه، خدا با آن‌ها بود و این‌ها حرف‌هایی می‌زدند که خدا به آن رضایت نداشت. این از سنخ معیت **إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ** است.

به هر جهت آن **معیت ویژه‌ای** که با خود پیغمبر بود، با ابوبکر نبود. حالا چرا گفته لاتحزن؟ چون که باید باشد؛ چون که علی‌القاعده حزن برای اندوه چیزهای دست رفته است، ولی این جا که هنوز اتفاقی نیفتاده. خوف برای این موقعیت‌هاست. اما ظاهراً چیزی از دست رفته؛ مثلاً عملیات لو رفته.

یک نکته‌ای هم هست در **إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا** که عرفا به آن اشاره کرده‌اند که پیامبر می‌گوید **إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا**، و موسی می‌گوید **إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ** (شعراء: ۶۲) و این شأن ویژه پیامبر است در مقایسه با موسی که پیامبر، اول خدا را می‌بیند و بعد خودش را.

تنها ساختار توحیدی است که در عالم جریان دارد

یک نکته دیگر که در آیه وجود دارد این است که **وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا** با نصب خوانده نشده. این جور نیست که **وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى** و **كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا**. چیز فوق العاده‌ای در این آیه است و آن این است که این جور نیست که خدا کلمه الذین کفروا سفلی قرار داده و **کلمه الله** را خدا علیا قرار داده! تا «کلمه سفلی» مفعول **«جَعَلَ»** بشود! وقتی آیه با این سبک گفته می‌شود، نشان می‌دهد که جریان عالم بر **مدار توحید** دارد حرکت می‌کند. یک جریان بیشتر در عالم وجود ندارد و آن کلمه الله است. **ساختمان هستی** فقط بر اساس توحید حرکت می‌کند و هر جریانی به جز این جریان نمی‌تواند رشد کند و این **سنت الهی** است که جریان حق علیا باشد. یک حرف بیشتر در عالم نیست. ساختار درونی و بیرونی انسان هم بر توحید است. این ساختمان اصلی فقط بر اساس توحید حرکت کرده و همین! آن وقت هر کلمه دیگری که به نام کفر زده می‌شود خدا تو سرش می‌زند. این **سنت الهی** است که کلمه الله علیا باشد.

اگر آیات دیگری هم داریم مثل آیه ۸ سوره مبارکه انفال در مورد بدر است که **وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَهَ تَكُونُ لَكُمْ**؛ شما دوست داشتید به آن کاروان تجاری بر می‌خوردید و **يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ * لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ**؛ ولی خدا اراده داشت که حق را احقاق کند و باطل را نابود کند. این جا به آن سبک نیست. این جا هر دو کلمه «حق و باطل»

حالت مفعول دارد. اما آیه **وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا**، از محکم آیات قرآنی است. این آیه در شرایط جنگ و مقابل هم قرار گرفتن است و لذا می‌گوید: ما حق را بر باطل پیروز می‌کنیم. این آیه در مقام هستی‌شناسی نیست که بگوید: ما حق را احقاق می‌کنیم بلکه در **تضاد حق و باطل**، حق را تو سر باطل می‌زنیم.

در سنت الهی فروپاشی باطل، دفعی و غیرمنتظره است

(۲۷: ۰۴) در آیه ۱۸ سوره اسراء هم داریم **بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ** ما حق را می‌زنیم تو کله‌ی باطل و او را **مغزکوب** می‌کنیم **فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ**؛ تا یکهو ببینند این **پوسیده و پوشالی** است. تمام این چیزی که به نام **تمدن غرب** از آن یاد می‌شود، اگر به عنوان جریان شرک و کفر و استبداد باشد، حق هنوز آن‌ها را مغزکوب نکرده است. و این اتفاق به نحو **غافلگیرکننده‌ای** می‌افتد! هم برای ما و هم برای خودشان! خدا اگر بخواهد این جریان‌ها را از بین ببرد، اگر بخواهد این ساختمان‌ها را از بین ببرد، سنتش این نیست که از سقف و ستون و پنجره و دیوار وارد بشود، بلکه از پی خراب می‌کند ساختمان را. کسانی که منتظرند فروپاشی‌ها به صورت آرام صورت بگیرد اصلاً این سنت الهی نیست! (۲۵: ۲۸)

سبک فروپاشی حباب، ترکیدن است

سوره مبارکه نحل، آیه ۲۶ را ببینید؛ **قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ**؛ حکایت دنیا این است که قبل از این‌ها هم یک عده‌ای مکر می‌کردند، خدا از در و پنجره وارد نمی‌شود بلکه خدا می‌زند و پایه‌ها را شل می‌کند، **شالوده** و پی و **فونداسیون** را سست می‌کند. این‌ها در خانه‌ای نشسته‌اند که تصورشان از این خانه این است که همه چیز سر جایش هست و حال آن‌که از زیر همه چیز خورده می‌شود، آن وقت اتفاقی که می‌افتد این است که **فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ**؛ همین سقف سالم از بالا روی سرشان می‌افتد. **وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ**؛ از یک جایی که خودشان هم گمان نمی‌کنند. این سنت خداست. (۲۶: ۳۰) حالا وعده قیامت سر جایش ولی توی همین دنیا هم هست. وقتی ماجرای کفر و شرک، مایه ندارد، اگر **مغزکوب** بشود، می‌ترکد. چون سبک از بین رفتن یک ماده

این است که رفته رفته استحال می‌شود؛ مثل یک آهنی که زنگ می‌زند، ولی سبک فروپاشی حباب، ترکیدن است. لذا در جریان غیرحق امور این طور نیست که استحال بشود، یکهو می‌ترکد! (۲۱: ۳۱)

(۳۶: ۳۱) مگر این چیزها اتفاق نیفتاده؟ مگر نداریم که **وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ** (سبأ: ۴۵)؛ چطور ما آن‌ها را نابود کردیم، شما که یک‌دهم قبلی‌ها را هم ندارید! این که **كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا** یعنی جریان توحید، جریان حقیقی است که باید هرکس خودش را به آن پیوند بزند و بقیه آن هم هیچ حقیقتی ندارد و طرف می‌شود **وَأُفْعِدْتَهُمْ هَوَاءَ** (ابراهیم: ۴۳)؛ می‌شود هیچی! می‌شود حباب. گنده شدن آن هم فربهی نیست، ورم است! (۲۹: ۳۲) در ساختار درونی انسان هم همین است. ما توحیدخواهیم. این که قرآن می‌گوید **وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا** (شمس: ۷) تسویه روح به این است که **فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا**؛ توحید و شرک را به او الهام شده است، درست خلق شدن روح انسان به این است که فجور و تقوی را می‌فهمد. اگر در مدار حقیقی بشود اسم کسی را انسان گذاشت، ناقص الخلقه داریم ولی ناقص الروح نداریم. بازگشت روح ناقص به این است که فجور و تقوی به او الهام نشده باشد.

گزارش و گرایش‌های صادق و کاذب

از این جهت است که این اندیشه‌ای که دارد زیرآب آن زده می‌شود این است که ما همان گونه که **گفتار** صادق و کاذب داریم، **رفتار** صادق و کاذب هم داریم، و همان طور که **گزارش‌های** صدق و کاذب داریم، **گرایش** صادق و کاذب هم داریم و این را غرب نمی‌فهمد. گرایش که گرایش است، دیگر صادق و کاذبش کدام است؟ و حال آن که ما گرایش کاذب و صادق داریم. در اصول معارفی که گاهی از غرب به ما القا شده، شما از گزارشی خبر می‌دهد که صدق و کذب‌بردار است.

گرایش کاذب یعنی چه؟ می‌گویند گرایش از سنخ انشائات است و صدق و کذب بر نمی‌دارد.

اگر گرایش انسان به سمت کفر و شرک باشد، گرایش کاذب است. اگر گرایشش به سمت حق و توحید باشد، گرایشش صادق است؛ چون جریان حقیقی عالم به این سمت است. اگر گرایشش به سمت نیکی‌ها باشد،

گرایش صادق است. چه‌طور ما عطش صادق و کاذب داریم؛ مثلاً می‌گویند به این مریضی که جراحی شده آب ندهید؛ چون با این بخیه‌ها بدنش نمی‌تواند آب را جذب کند. نشاط صادق و کاذب داریم. آرامش خدایی و صادق داریم. **آرامش صادق** و کاذب هم داریم؛ **سَكِينَتَهُ**؛ یعنی آرامشی که از جانب خدا می‌آید. اهل باطل هم گاه آرامش‌هایی دارند ولی کاذب است. همین که در قرآن دارد: **فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ** (اعراف: ۹۹)؛ بعضی هستند که ایمن از مکر هستند این **آرامش کاذب** است.

دین با حکمت طراحی شده و با عزت اجرا می‌شود

لذا در آیه ۴۰ دارد که **وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**؛ خدا طرح ریزی‌اش با حکمت است و با اقتدار هم آن را انجام می‌دهد. اصلاً دین با **حکمت** طراحی شده و با **عزت** هم اجرا می‌شود. صفت حکیم صفت حاکم خداست و اگر می‌خواهد شفاعت هم بکند و شفایی هم بدهد، همه تحت تدبیر و حکمت است و هیچ چیز از زیر پر حکمت خدا خارج نمی‌شود و هیچ توسل و شفاعتی نیست که خدا بخواهد کار غیر حکیمانه انجام بدهد. این است که در دعای امام سجاد داریم: **يَا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ**؛ ای کسی که هیچ وسیله‌ای حکمت تو را عوض نمی‌کند.

و لذا وسط آیات تبوک، این آیه را داریم تا نشان دهد که در چه اوج‌هایی خدا پیغمبر و دینش را نگه داشته! اگر کسی حرفی دارد باید شاهد بیاورد. نمی‌توان گفت که من دوست دارم همین طوری بفهمم؛ مثلاً بدون هیچ شهادی بگویند: حضرت ابوبکر را با خودشان بردند که توطئه نکنند. از این طرف هم گفته‌اند: حضرت علی را سر جای خودشان خواباندند تا او را بکشند و اسلام از دستش راحت شود! خوب جواب آن حرف این حرف است دیگر! اگر حرف زدن این مدلی است که کاری ندارد.

سؤال: ولی از معنای آیه برمی‌آید که **فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ**، بر ابوبکر باشد. چون پیامبر خودشان در موضع سکینه هستند. و دارند می‌گویند **لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا**؟

جواب: اگر این طوری بگوییم، وحدت سیاق از دست می‌رود، مگر این که دلیل روشنی داشته باشیم برای خروج از سیاق. مثل آیه پایانی یوسف. **حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا؛** نمی‌شود بپذیریم که پیامبران خدا فکر کردند که خدا به آن‌ها دروغ گفته! چون این معنا آیه را از سیاق خارج می‌کند.

در این آیه هم وحدت سیاق ایجاب می‌کند که همه ضمائر به پیامبر برگردد **نَصْرَهُ، أَخْرَجَهُ، سَكِنَتْهُ عَلَيْهِ** **وَأَيَّدَهُ، صَاحِبِهِ** اصلاً آیه برای تأیید پیغمبر است، یا مصاحب پیغمبر؟ اگر «سکینته علیه» ابوبکر باشد، «آیده» را چه می‌گویید؟ باز هم ابوبکر است؟ می‌گویید اگر شما پیغمبر را در لحظات سخت یاری نکنید من پیغمبر را یاری می‌کنم، اما در تفاسیرشان دارند که پیامبر ترسیده بود و ابوبکر پیغمبر را دلداری داده!

پیامبر: اول اولین و آخرین

(سؤال) اگر بگویید ثانی اثنین پیغمبر است، این خیلی عجیب است. پیامبری که همیشه از او به اول یاد می‌شود، حتی وقتی ذکرش با پیامبران اولوالعزم می‌آید، می‌گوید: **وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ** (احزاب: ۷)؛ یعنی پیامبر را اول می‌گذارد و بعد بقیه را به ترتیب می‌گوید؛ یعنی پیامبر **اول مطلق** است، آن وقت این جا می‌شود دومی دو تا؟

کار پاکان را قیاس از خود مگیر!

ممکن است این سؤال پیش بیاید که آیا اضطراب برای پیغمبر اشکالی دارد؟ این که خداوند سکینه‌اش را بر رسول بیاورد که اشکالی ندارد می‌تواند بر پیامبر باشد و به عصمت هم لطمه نمی‌زند. البته که اضطراب رسول با اضطراب مؤمنین فرق دارد. گاهی اوقات ما پیغمبر را با خودمان مقایسه می‌کنیم! الان هم کسانی هستند که **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ** (احزاب: ۲۳)؛ یک عده اصلاً منتظرند که شهید بشوند! مگر این طرف چه خبر است که کسی بخواهد زنده بماند، آن هم کسی مثل پیامبر!

در حالی که شاگرد او می‌گوید: **وَ اللَّهُ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ؛** من آنقدر به مرگ

مشتاقم مثل بچه به سینه مادر. امیر المؤمنین این جوری مشتاق مرگ است، آن وقت پیغمبر از مرگ بترسد؟

شما شرایط هجرت را ببینید که چه شرایطی است؟! دو تا بیعت عقبه^۲ انجام شده. قضیه هجرت قضیه قابل تأملی است و از این طرف کلاً شرایط جهان هم آماده است برای این اتفاق‌ها و جهان درگیر است با درگیری **امپراطوری ایران و روم** که این‌ها دارند جنگ‌های توان‌فرسا با هم می‌کنند و خودشان کلافه هستند و به دلیل این مشکلاتی که **ابرقدرت‌ها** با هم دارند، این شبه جزیره هم در امنیتی آرامشی قرار گرفته است که در آیات قرآن هم به آن اشاره شده است: **فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ** (روم: ۱)؛ روم شکست خورده و حالا پیروز می‌شود.

گرایش به اسلام در مدینه هم از آن جهت است که اوس و خزرج آن قدر با هم درگیر شده‌اند که خودشان هم خسته شده‌اند و از آن طرف با یهودی‌ها مواجه هستند که برای این‌ها گری می‌خوانند که صبر کنید منجی ما بیاید تا... و اهل مدینه عملاً آماده‌اند برای منجی؛ یعنی ذهنیتشان آماده است. برای همین وقتی دعوت‌های پیامبر از طریق مصعب بن عمیرها می‌رسد، این‌ها به سرعت مسلمان می‌شوند؛ چون کارها توان‌فرسا شده و خستگی تولید شده و واقعاً این وقت‌ها ابهام ایجاد می‌شود که ما رو به چه سرنوشتی داریم می‌رویم؟!

نقاط ظهور منجی در تاریخ

اصلاً این طور وقت‌ها نقاط ظهور منجی است. این درگیری‌های دنیا را شما خوب ببینید! چون واقعاً دنیا داخل یک درگیری‌ای است. دیگر نمی‌شود توجیه کرد که ما به سمت ظهور منجی نیستیم^۳. حوادث عالم هم پشت به پشت دارد نشان می‌دهد. اتفاقات جوری دارد جلو می‌رود که دنیا دارد آماده می‌شود برای منجی. آنقدر با هم درگیر می‌شوند تا شتاب بگیرد. خودشان هم دارند با تولید مستندها در رسانه‌ها دنیا را آماده می‌کنند برای آمدن منجی. ظهور منجی؛ یعنی با فیلم‌ها و سریال‌ها ذهنیت منجی را داشتند و حالا انتشار هم می‌دهند.

حالا مدینه در این وضعیتی که دو تا پیمان هم بستند، آماده است برای تشکیل یک **حکومت اسلامی** و حالا سکینه‌ای که در این level که برای ما هم قابل فهم نیست! مثلاً گاهی آقای امیرخانی یک نقطه می‌نویسد و می‌گوید: نشد! او الان از نقطه خودش راضی نیست! در حالی که کسانی که اهل خط و خطاطی نیستند می‌گویند: خیلی هم خوب شد. این چیزها برای کلاس اولی قابل فهم نیست. کما این که داریم **وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ** (بقره: ۲۱۴). متی نصرالله رسول و مؤمنین با هم فرق دارد. اولی **استدعاست و دومی استبطاء؛** یعنی خدایا چرا نصرت نمی‌دهی؟ پس کو این نصرت؟ دیر کردی!

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا؛ نصرت خدا می‌رسد با این وضعیتی که تار عنکبوت بتند و دو تا پرند، تخم بگذارند و این‌ها، این‌طوری خدا پیامبرش را حفظ می‌کند! خدا دیوارهای آهنی نمی‌کشد بلکه با یک تار عنکبوت محافظت می‌کند! این‌ها ضرب شصت نشان دادن خداست که در طول تاریخ فراوان بوده است. می‌بینید که فرعون همه را دارد می‌کشد که موسی را کشته باشد، حالا می‌دهم دست خودت که بزرگش کنی! حالا که همه را می‌کشی یک کاری می‌کنم که خودت بزرگش کنی! اصلاً یک جور تحقیر فکر و حساب و کتاب بشریت است!

همه‌جوره در راه خدا جهاد کنید

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا با هر وضعیتی هستید، کوچ کنید، بجنگید. در عرصه‌های فرهنگی هم همین است. همه مسئول حفظ دین هستند. **وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ جهاد با مال و جان** کنید در راه الله. از این طرف شما اول جهاد به مال می‌کنید بعد جهاد به انفس، اما خدا که می‌خواهد بخرد، اول جان را می‌خرد بعد مال را. **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ** (توبه: ۱۱۱). برای خدا جان مهم است. جان باید برای جهادها آماده باشد. و الا اول شما مال را وسط می‌گذارید تا جانتان محفوظ بماند و بعد جانتان را وسط بگذارید تا دینتان محفوظ بماند. این که (۳۷: ۵۸) در روایات هم داریم که **إِذَا نَزَلَتْ نَزْلَةٌ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ وَأَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ؛** اگر بلایی نازل شد، مال بدهید تا جانتان بماند، جان بدهید تا دینتان بماند؛ یعنی دین را

بگذارید وسط و دو تا خاکریز بگذارید جلوی شما! تا دینتان لطمه نبیند. اگر جانتان را دادید که دیگر دینتان مورد خطر واقع نمی‌شود. مهم این است که این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست/ روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم! این مهم‌ترین روندی است که در این عالم آدم می‌تواند طی کند. این جان توحیدی نفخت من روحی را تحویل گرفتیم و جهاد باموالهم و انفسهم کردیم؛ یعنی هرآنچه که در توانمان بود! بیشتر از این نبود! این دنیا با تمام بالا و پائینش تمام می‌شود، اما مهم این است که دین ما سالم بماند. ^۴(۵۸: ۵۹)

اردوگاهتان را تعیین کنید!

سیاهی لشکر کفر نشوید!

(۳۰: ۰۲: ۰۱) توی کتاب جهاد داریم که آن طرف نمانید **لَأَنْ لَا يَكْثَرَ سَوَادُهُمْ**^۵؛ تا چهره‌شان با ابهت دیده نشود! سیاهی لشکرشان دیده نشود. حالا یک نفر می‌خواهد چیزی یاد بگیرد و علیه خودشان استفاده کند چیز دیگری است، **طوبی له وَّحَسُنَ مَا ب** اما اگر فکر کند که من می‌روم و آن‌جا راحت زندگی می‌کنم، این‌ها پذیرفته نیست! جبهه و اردوگاهت را تعیین کن! از الان! این‌جا یک پیچ سفت کن که این چرخ منتهی به **جریان حق** بشود. پیچی را سفت نکن که به نفع جریان باطل و نظام استکباری است! یک خرده از فرد خودت بیا بیرون! به ماجرا و جریان حق در عالم فکر کن! مگر ما چقدر زنده هستیم؟ سی چهل سال که رفته و بعد آن هم که سرایشی است و با قرص و دواست! توی جبهه حق آشپزی کنی شرف دارد که کار تکنولوژیک کنی توی جبهه باطل! (۳۲: ۰۴: ۰۱)

اگر مطلب غیر این است به ما هم بگویید! اگر در عالم **جبهه بندی** نداریم، خب به ما هم بگویید! ما هم برویم راحت بنشینیم! برای راحت شدن هم طرق مختلفی وجود دارد. اگر در جبهه حق ماندن و شمشیر زدن و خدمت کردن مهم نیست خب به ما هم بگویید! در صورتی که در همین آیه **انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا** داریم که عده‌ای از پیرمردها به بچه‌هاشان می‌گفتند: **جَهْرُونِي!** ما را هم مجهز کنید برویم جنگ! یعنی آنقدر فرتوت بودند که خودشان نمی‌توانستند خودشان را تجهیز کنند. می‌گفتند: آخر شما به چه درد می‌خورید؟ می‌گفتند: حداقل

سیاهی لشکر که هستیم. همین خوف در دل دشمن می‌اندازد یا نه؟ بالاخره بار و بنه شما را نگه می‌داریم! چایی که می‌توانم درست کنم! توی جبهه حق بمانید ولو برای چایی درست کردن! (۴۰: ۰۶: ۰۱)

افق دید را بالا ببرید

لِذَا انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (۴۱)؛ هر چه که در توانتان هست، هر چه که از شما بر می‌آید، در راه خدا جهاد کنید. جهاد هم فقط جهاد با شمشیر نیست! جهاد علمی، جهاد فرهنگی و ... و واقعاً جهاد با شمشیر و اسلحه، ساده‌ترین نوع جهاد است و مدلی است که راحت می‌شود به آن فکر کرد و آن این که فقط من باید زن و بچه‌ام را کنار بگذارم و همین! وگرنه توی این جهادها که واقعاً جهاد کبیر است، وَجَاهِدُهُمْ بِجِهَادٍ كَبِيرًا (فرقان: ۵۲)؛ جهاد با قرآن؛ یعنی جهاد فرهنگی، جهاد کبیر است. دَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۱)؛ اگر می‌دانستید، چنین چیزی برای شما بهتر بود.

صلوات!

^۱ این اثاقلتم، فعلش ثناقلتم (ت ث) بوده که می‌شود ثناقلتم (ث ث)، ادغام می‌شود و تشدید می‌گیرد و یک همزه می‌گیرد < اثاقلتم می‌شود.

^۲ بیعت عقبه، به بیعت مردم یثرب با رسول خدا(ص)، پیش از هجرت آن حضرت اشاره دارد. دو بیعت بین مردم مدینه و پیامبر اکرم (ص) انجام شد که اولی در سال دوازدهم و دومی در سال سیزدهم بعثت بود و هر دو به بیعت عقبه معروف است. بعضی بیعت اول را بیعت النساء و بیعت دوم را بیعت الحرب نامیده‌اند ولی بیشتر مورخان بیعت نساء را پس از فتح مکه دانسته‌اند. این دو بیعت، مقدمه هجرت پیامبر(ص) و مسلمانان از مکه به مدینه را فراهم نمود.

^۳ از بحث مردی از قم بگیریید تا سید خراسانی تا مرد یمانی! و اختلافاتی بعد از پادشاهی به نام عبدالله(ملک عبدالله) که الان بحث اختلافات بعد از او دارد شروع می‌شود. تمام شواهد و قرآن دارد می‌گوید که به سمت ظهور هستیم. و بزرگان زیادی مثل آقای بهجت که در صدقشان شک نیست، نمی‌شود گفت که بی‌ربط حرف می‌زند. این مطلبی است که به راحتی نمی‌شود از کنارش عبور کرد.

^۴ (۱۹: ۰۰: ۰۱) تعیین اردوگاه خیلی مهم است. شما اردوگاه خودتان را تعیین کنید، مگر نمی‌شود رفت آن طرف دنیا، تحصیل مهندسی کرد، و نوارهای آقای جوادی آملی را هم دانلود کرد و گوش داد؟! و یک زندگی راحتی هم کرد؟! می‌شود! ولی به چه قیمتی؟ فکر هم می‌کند که این یک زندگی مؤمنانه است! ولی اردوگاهت کجاست؟ پیچ کدام چرخ و کدام ماشین را داری سفت می‌کنی؟ افق دیدت را ببر عقب‌تر! که در آخر الزمان دو تا اندیشه ایران و روم - به تعبیر روایت - می‌ماند که روم نماینده اندیشه غرب است و ایران نماینده اندیشه‌های توحیدی است با تمام مشکلاتی که دارد. مگر کسی خبر ندارد؟ اردوگاهت کجاست؟ وگرنه این طرف و آن طرف دنیا رفتن برای ماها مگر کاری دارد؟ کاری ندارد بروی آن‌جا، راحت زندگی کنی، ماشین خوب، خانه خوب، بعد نماز و روزه و دعای کمالات را هم داشته باشی، ولی شما مشغول سفت کردن پیچ کدام جریان هستی؟ انتظار این است که فرد افق دیدش را باز کند نه این که غرق زندگی شخصی خودش بشود! که مثلاً من یک گوشه دنیا دارم کار پزشکی می‌کنم و دارم کار خوبی انجام می‌دهم و از آن طرف هم دعای کمیل را هم می‌روم پس سرجمع آدم خوبی هستم! در یک وضعیت رفاهی خوب هم دارم زندگی می‌کنم همین؟ آیا ما آمده‌ایم برای خودمان چنین زندگی‌ای ترتیب بدهیم و به کل نظام عالم فکر نکنیم؟ حق و باطل را تشخیص ندهیم؟ نفهمیم چه پیچی دارد توسط ما سفت می‌شود؟ (۲۹: ۰۲: ۰۱)

۵. واحترز بغیر المتمکن مَن یمکنه إقامتها لِقوّه أو عشیره تمنعه، فلا تجب علیه الهجره. نعم، تستحبّ لئلاً یكثر سواده وإتّما یحرم المقام مع القدره علیها، فلو تعذّرت لمرض أو فقر ونحوه فلا حرج. (شرح لمعه، ج ۲، باب الجهاد)

۶. (۴۱: ۰۶: ۰۱) اگر این افق (ایستادگی در جبهه حق) فراز بشود با ۴ تا دعوای سیاسی رها نمی‌کند برود! می‌گوید بگذار بزنند توی سر و کله هم، ولی این جبهه حق است. این جبهه جبهه حق در آخرالزمان است. هر حرف حقی زده می‌شود در همین جبهه است. جبهه‌ای که ام القری آن ایران است و عاصمه و پایتختش همین تهران است. غلم حق را این‌جا بلند کرده‌اند. خدا رحمت کند امام را! این بشر چه کرد! توفیقات ایشان، به دست بعضی از انبیاء هم عملی نشد که علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل، که اگر امام در زمان نبوت‌ها بود بی‌تردید یکی از انبیای الهی بود. حالا اگر کسی بخواهد به قیمت نان و گوشت و سیب‌زمینی گیر بدهد این دیگر افق دیدش خیلی پایین است. که بگوید: زمان شاه بهتر بود! تو به چه چیز آن می‌گویی بهتر بود به ۴ تا بی‌حجابی و مواد مخدرش؟ در صورتی که می‌بینی یک غلمی در دنیا بلند شده به نام غلم حق با معارف جدید! که خار در چشم باطل شده! الان این‌همه دشمنی‌ها برای چیست؟ اگر مثل دوره پهلوی جلوی این‌ها فرش قرمز پهن می‌کردیم که با ما مشکلی نداشتند! تحریم پشت تحریم برای چیست؟ چون خار در چشمشان شده‌ایم! و این درخت تنومندی است که دارد مرتب بارور می‌شود تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا (ابراهیم: ۲۵) توی لبنان، توی یمن. می‌بینید علم‌هایی به اسم علم حق دارد بلند می‌شود. ما الان پای چنین نظامی ایستاده‌ایم (۵۵: ۰۹: ۰۱). قدری فراتر از دعوای سیاسی و جناحی نگاه کنیم و ببینیم جریان حق کجا شکل گرفته، کجا دارد منطبق‌ها را عوض می‌کند؟ این‌جا دارد مبانی علوم انسانی عوض می‌شود، حرف از سنت‌های خدا می‌زند و دارد با آن زندگی می‌کند. می‌خواهد با آن تئوری بدهد. کجا دارد این کارها را می‌کند؟ ایران! پس مملکت حق همین است. استکبار در این عالم که بالاخره قطب‌های باطل پیدا می‌کند، کجاست؟ اگر آمریکا و اسرائیل نیستند پس کیست؟ بورکینافاسو است؟ همین‌ها هستند که می‌نشینند و برای مملکت‌ها تصمیم می‌گیرند و قائلند که ولی مطلق دنیا ما هستیم و بقیه دنیا همه محجورند! ما باید برای دنیا برنامه بریزیم! اگر بخواهید خلاف این هم عمل کنید پدرتان را در می‌آوریم! این می‌شود روح استکباری! آن وقت بعضی ولایت فقیه را قبول ندارند ولی ولایت آمریکا و اسرائیل را قبول دارند. (۳۱: ۱۱: ۰۱)